

نقش دولتمردان سلاجقه روم در پیدایش نبرد ابلستان و شکست مغولان در آن

دکتر ذکراالله محمدی

گروه تاریخ، دانشگاه بین المللی امام خمینی،

قزوین، ایران

زهرا علیمحمدی

کارشناس ارشد تاریخ ایران اسلامی،

دانشگاه بین المللی امام خمینی (ره)، قزوین، ایران

چکیده

مغولان پس از تهاجم به منطقه آسیای صغیر، دولت سلاجقه روم را تحت سلطه خود درآورده و معین الدین پروانه را به نیابت از خویش در منطقه مذکور حاکمیت دادند. از سوی دیگر، ایلخانان، امیران مغولی خویش را نیز به آن منطقه اعزام کرده بودند که دارای اختیارات فوق العاده بودند. خاندان پروانه و دیگر دولتمردان روم چون برادران خطیر (شرف الدین و ضیاء الدین) که عزم داشتند بنا به دلایلی چون تعالی‌ها و اخاذی‌های نیروهای مغولی شرآنان را از منطقه دفع کنند، در آغاز فعالیت‌هایشان از ملک ظاهر مملوک که یک دولت مسلمان و دشمن ایلخانان بود، استمداد طلبیدند. همکاری سلطان بیبرس با این امر، منجر به تصادم و رویارویی نیروهای وی با اباقایی ایلخانی در منطقه ابلستان شد که با حیل‌های معین الدین و یارانش، لشکر ایلخان (اباقا) در نبرد ابلستان (سال ۶۷۶هـ) شکست خورد. آنچه نصیب دولتمردان روم شد، کشتار آنان توسط اباقایی ایلخانی و سقوط دولت پروانه بود. در عوض کار آنان برای جهان اسلام ارزشمند واقع گردید.

کلیدواژگان: نبرد ابلستان، دولتمردان سلاجقه روم، اباقاخان، ملک ظاهر بیبرس.

مقدمه

شکست ابلستان برای مغولان یکی از فاجعه‌آمیزترین و تلخ‌ترین حوادث اوایل حکومت ایلخانان می‌باشد که در نبرد با سلطان بیبرس مملوکی (۶۵۸-۶۷۶ه.ق) اتفاق افتاد. این جنگ اگر چه بین دو دولت مذکور به وقوع پیوست، ولی متأسفانه تا به حال نظر کمتر کسی به دلایل شروع و شکست آن از جانب سلاجقه روم جلب شده است.

تردیدی در این نیست که معین‌الدین پروانه هنگام تهاجم مغول به منطقه آسیای صغیر مجبور شد با مغولان صلح کرده و جلوی حملات آنان به منطقه مذکور را بگیرد. او توانست پس از آن به یاری مغولان، حاکمیت دولت سلاجقه روم را به دست گرفته و نایب ایلخانان در منطقه باشد. در حقیقت، منطقه مذکور یک منطقه استراتژیک محسوب می‌شد که برای ایلخانان که در پی کشورگشایی‌های خویش بودند، اهمیت به سزایی داشت. ایلخانان نیروهای خویش را در آنجا مستقر کرده و با پروراندن دولتی وابسته به خود در صدد بودند تا از طریق آن به فتح سرزمین‌های دولت ممالیک که اینک دستگاه خلافت جدیدی را به راه انداخته بودند، بپردازند. انگیزه‌های ایلخانان از بین بردن قدرت سلاطین ممالیک و به دست گرفتن حاکمیت حوزه مدیترانه بود. بنابراین انتظار داشتند، دولت دست‌نشانده پروانه، نیروهای خویش را در اختیارشان قرار دهد. ولی معین‌الدین پروانه در عین وفاداری ظاهری به آنان، پنهانی سلسله اقداماتی را برخلاف منافع آنها انجام می‌داد که در این مقاله بدان‌ها پرداخته شده است. برای اینکه علل و عوامل دست زدن این دولتمردان به روابط با ملک ظاهر بیبرس آشکار شود، نخست به نوع رفتارهای نمایندگان و امرای مغولی در منطقه و نیز موقعیت سیاسی سلطان بیبرس پرداخته شده است، تا معلوم شود چرا دولتمردان سلاجقه روم از وی یاری طلبیدند. همچنین فعالیت‌های سیاسی دولتمردانی چون معین‌الدین پروانه، ضیاء‌الدین و شرف‌الدین پسران خطیر، مذهب‌الدین پسر پروانه که از عاملان پیدایش جنگ شدند، ترسیم شده است. سرانجام به نتایجی که جنگ به ویژه بر دولت سلاجقه روم برجای گذاشت، اشاره شده است. سعی مقاله حاضر بر این است که به سؤالات زیر پاسخ روشنی بدهد.

(۱) دولتمردان سلاجقه روم و در رأس آنان معین‌الدین پروانه در پیدایش نبرد ابلستان و

شکست مغول در آن چه نقشی داشتند؟

(۲) چه عواملی باعث شد که آنان دست به چنین عملی بزنند؟

اهمیت این مقاله از یک سو، از جهاتی است که شبهات نظراتی که ارتباط و مناسبات معین‌الدین پروانه با ممالیک مصر و شام را به نوعی یک اتهام می‌دانند، رفع کرده و ثابت می‌کند که نه تنها پروانه دست به چنین عملی زد؛ بلکه وی همه نیروهای قدرتمدار روم را در نهضتی علیه عنصر بیگانه مغولی بسیج کرده بود. از دیگر سو، به روی نظریه‌های محققان ترک که مبارزه علیه نیروهای مغول در آسیای صغیر را مختص ترکمانان و اتراک قرامان دانسته‌اند، خط‌بطلان می‌کشد. ذکر این نکته ضروری است که منابع فارسی که عمدتاً سلجوقنامه‌ها باید باشند، در این زمینه مطالب چندانی عرضه نکرده‌اند و مقاله حاضر بیشتر بر مبنای گزارشات منابع عربی گرد آمده است.

آغاز مناسبات معین‌الدین پروانه با ملک‌ظاهر بیبرس (سلطان ممالیک)

در خصوص اینکه دولتمردان روم چگونه باعث وقوع جنگ ابلستان شدند، ضروری است ابتدا به ذکر خلاصه‌ای از اوضاع دولت سلاجقه روم پس از تهاجم مغول به منطقه آسیای صغیر و نوع رفتار امرا و مأموران مغولی در دولت مذکور پرداخته شود. در حقیقت به چرایی روی آوردن این دولتمردان به دولت مملوک که سرانجام باعث وقوع نبرد ابلستان شدند. زمانی که نیروهای مغولی سرزمین آسیای صغیر را به اشغال خویش درآوردند، معین‌الدین سلیمان معروف به پروانه (پسر مهذب‌الدین علی‌بن محمد)^۱ یکی از دولتمردان سلاجقه روم با مطرح کردن مسئله صلح با مغول، دولت مذکور را از افتادن در دام سقوط نجات داد و در عوض تابعیت مغول را بر این دولت پذیرفت.^۲ او با نزدیکی به مغول از سرلشکری ارزنجان^۳ به مقام امارت رسید^۴ و در این مراحل مقاماتی چون حاجبی، پروانگی، وزارت و امارت را تجربه کرد. وی در سال ۶۶۴ هـ با بر تخت نشاندن پسر دو سال و نیمه سلطان رکن‌الدین یعنی سلطان کیخسرو سوم، عملاً حاکمیت سلاجقه روم را در دست گرفت^۵ و تا سال ۶۷۶ هـ که سال مرگش می‌باشد، به حکومت پرداخت. معین‌الدین که توسط نیروهای مغولی به مقامات بالا رسیده و در حقیقت صاحب حکومتی نیمه‌مستقل شده بود؛ می‌بایستی برای توجیه اعمال سیاسی خویش، مغولان را از کارهای خویش آگاه ساخته و از آنان کسب اجازه می‌کرد. او هنگام تهاجم مغول به منطقه، مجبور به صلح با مغول بود، در غیر این صورت سقوط کامل دولت مذکور به وقوع می‌پیوست. پروانه کسب قدرتش را مدیون نیروی مغول بود. او توسط نیروی مغولان، سلاطینی چون عزالدین کیخسرو و رکن‌الدین قلیچ ارسلان پسران سلطان غیاث‌الدین دوم و دیگر مخالفان خویش را کنار زده و یا دفع کرده بود.

بنابراین او پس از دفع سلطان رکن‌الدین در سال ۶۶۴ ه^ق رهسپار دربار اباقا شده بود، تا اجازه وی را برای سلطنت غیاث‌الدین کیخسرو پسر رکن‌الدین کسب کند.^۷ آغاز اصلی ورود امیران بزرگ مغولی به منطقه و مخالفت‌های پروانه با حضور و عملکرد آنان در منطقه از همین جا شروع می‌شود. در بازگشت پروانه از درگاه ایلخان که «آجای» و «صمغار» به عنوان نمایندگان مغول، همراه وی به روم فرستاده شده بودند،^۸ موظف بودند در غیبت پروانه از روم، حکمرانی آن سرزمین را بر عهده گرفته تا تعطیلی و رکود در آن جا رخ ندهد.^۹ نیز اموال و خراج روم را دریافت داشته و به اباقا بفرستند.^{۱۰} صمغار دومین فرمانروای مغول در بلاد روم پس از بایجو نوین بود.^{۱۱} کار مهم دیگر وی مکاتبه و ایجاد مناسبات بین مغول و فرنگان، در باب حمله به بلاد شام بود. او فرماندهی لشکر مغول را در حمله به نواحی مذکور عهده‌دار بود.^{۱۲}

آجای نیز پسر هولاکو و برادر اباقا محسوب می‌شد،^{۱۳} وجود وی در آناتولی سبب آفرینش تحولات بسیاری در آن منطقه شد. آغاز اختلافات شدید پروانه با مغولان از زمان ورود آجای به منطقه و دخالتش در سیاست دولت پروانه می‌باشد. به نوعی، می‌شود اظهار داشت که تحولات واپسین دولت سلاجقه روم به اقدامات و مداخلات آجای در مسائل داخلی روم پیوند دارد. آجای از زمانی که پا به روم گذاشت نقش فعالی در مسائل داخلی آن جا ایفا نمود.

معین‌الدین پروانه پس از آنکه منطقه روم را از امرا و بزرگان متنفذ که آنان را به عنوان رقیبی برای خویش می‌دید، به توسط نمایندگان ایلخانی در روم پاکسازی کرده بود؛ اینک وقت آن رسیده بود که روم را از تعدی و دست‌اندازی‌های مغول که به تدریج در پی یافتن جای پای برای خود بودند، حفظ کند. اولین اقدام وی در این زمینه این بود که به نیت شکایت از اقدامات آجای در روم، در دربار اباقا در سال ۶۷۲ ه^ق حضور یافته و به او اعلام داشته بود که با وجود آجای در سرزمین روم و مداخلات گسترده‌اش در امورات حکومتی، اوضاع آن مکان به هم ریخته و هیچ گونه پیشرفتی در آن به چشم نمی‌خورد. وی همچنین از دسیسه‌های برادرش مینی بر قتل او سخن گفته و اباقا را از عزم آجای مبنی بر سپردن سرزمین روم به سلطان مصر ترسانیده بود.^{۱۴} واضح است که اباقا به روابط با ممالیک حساس بوده و از این امر احساس ناراحتی می‌کرده است. سخنرانی پروانه در حضور اباقا چنان نتیجه‌بخش بود که ایلخان، فوراً قول مساعد فراخواندن آجای و یارانش را از روم به پروانه داده و او را از این عمل مطمئن ساخته بود. اما پروانه پس از بازگشت به روم سلسله مناسباتی را با ملک ظاهر بیبرس (۶۵۸-۶۷۶ ه^ق) سلطان مملوک در جهت

دفع نمایندگان و امرای مغولی در سرزمین روم در قبال سپردن حاکمیت دولت سلاجقه روم به وی آغاز کرد. این عمل وی در حالی صورت گرفت که قرار بود ایلخان نماینده‌اش را فراخواند. به گزارش ابن شداد، پروانه پس از بازگشت، تکالیف و فعالیت‌های اجای را متجاوز از حد معمول خود دیده بود.^{۱۵} این عمل پروانه حاکی از هراس وی از قدرتگیری اجای در روم می‌باشد، چرا که عمل وی چنان سریع اتفاق می‌افتد که منتظر رفتن اجای نمی‌ماند. او در نامه‌اش، سلطان بیبرس را به پیوند دوستی با غیاث‌الدین پادشاه روم فراخوانده و از او خواسته بود که لشکری را برای کمک به قتل نمایندگان مغولی و افرادشان در اختیار وی قرار داده تا آن لشکر در روم باقی بمانند. بیبرس با اعلام جواب مساعد به پروانه، در عوض ولایتی از روم یا اموال، اوقاف و صدقات آن منطقه را تا زمان شکست نیروی مغول در روم، از وی درخواست نموده و گفته بود که ارسال لشکر به دلیل خستگی سربازان و کمبود آذوقه مورد نیاز آنان، تا بهار سال آینده امکان‌پذیر نمی‌باشد.^{۱۶} پاسخ ملک‌ظاهر که به سرعت درخواست وی را قبول کرده بود، حاکی از این امر است که سلطان مملوک نیز در این جریان‌ات در پی منافع خویش بوده است.

دلیل اینکه پروانه از بیبرس استمداد طلبیده بود این بود که خود به تنهایی قادر به رویارویی با تعدی‌های مغولان نبود، چرا که خود به توسط آنان روی کار آمده بود و در صورت اقدام آشکار علیه آنان، به راحتی دفع می‌شد. در ثانی، او به افزایش قدرت بیبرس که یک سلطان مسلمان نیز بود، آگاه بود؛ زیرا سلطان مملوک، در این زمان چنان توانمند شده بود که بسیاری از ولایات و مناطق ساحلی دریای مدیترانه را به توسط نیروی دریایی‌اش در دمیاط و اسکندریه، متصرف شده بود. خیلی از این شهرها و قلاع مراکز صلیبیان و نیز متعلق به فرنگان بود که بیبرس مناطقی چون صفد، ارسوف، انطاکیه، طرابلس، عکا را از دستشان به درآورده بود.^{۱۷}

تلاش پروانه علیه اجای بی‌نتیجه نماند. او توانست شرّ اجای را از آناتولی کنده و به دفع وی از روم پیروز شود؛ به طوری که اباقا، برادرش را به نزد خویش فرا خوانده، نیز هفت تن از افراد و یاران وی را به قتل می‌رساند.^{۱۸} اما عزیمت بیبرس به سوی روم در قبال درخواست پروانه مصادف شده بود با فراخوانده شدن اجای توسط اباقا به اردوی ایلخانی. ولی چون در این زمان بیبرس آغاز به حرکت کرده بود، پروانه لشکر او را به سوی حمله به ارمنستان صغیر و اشغال آن ولایت سوق می‌دهد:

«امسال به سیس حمله ببر و سال آینده بلاد روم از آن تو باشد، اگر خدا بخواهد».^{۱۹}

چون دیگر به لشکریان وی در روم نیازی نبود. او با سوق دادن بیبرس به ارمنستان صغیر به نوعی با یک تیر، دو نشان زده بود؛ از یک سو، مانع از خشم بیبرس نسبت به خود شده و روم را در حال حاضر مستقل از حضور نیروهای ممالیک نگه داشته بود و از سوی دیگر، ارمنستان صغیر را از وجود امیران مغولی پاکسازی کرده بود. بر همین اساس بود که بیبرس در سال ۶۷۳ هـ به ارمنستان صغیر حمله برده و توانسته بود آنجا را به اشغال خویش درآورد.^{۲۰}

ذکر این نکته ضروری است که حاکمان ارمنستان صغیر با مغولان همکاری داشته و سیاست‌های آنان را در منطقه اجرا می‌کردند. این منطقه به عنوان یک منطقه استراتژیک محسوب می‌شد که مغولان آنجا را در زمان هولاکو تحت تابعیت خویش درآورده بودند.^{۲۱} رابطه منطقه مزبور به پروانه بدین صورت بود که حاکمان ارمنستان اعمال پروانه را زیر نظر گرفته و به ایلخانان گزارش می‌دادند. به عبارت دیگر، آنان مسائل مربوط به دولت سلاجقه روم را به نفع ایلخانان جاسوسی می‌کردند، و این امر به ضرر دولت پروانه و برای خاطر وی ناخوشایند بود. به گزارش ابن عبری، ملک‌نئون پسر هتوم، پادشاه ارمنستان صغیر از جریان مناسبات پروانه با ملک ظاهر بیبرس آگاه شده و امرای مغول در روم را نیز از واقعه مطلع ساخته بود.^{۲۲} امری که امرای مغول سهل‌انگاری کرده و مسئله را جدی نگرفته بودند. این حمله برای خود بیبرس نیز دارای منفعتی بود و آن اینکه، ناوگان مصر برای ساختن کشتی‌های مورد نیاز خویش محتاج چوب از آناتولی و لبنان بود و پادشاه ارمنستان، جنگل‌های قسمتی از این سامان را در اختیار داشتند.^{۲۳} پس از پایان موفقیت‌آمیز حمله بیبرس به ارمنستان صغیر، اباقا در واکنش به این عمل، حمله به ولایت بیره (حاکم آن، تابع سلطان مصر بود) را در سال ۶۷۴ هـ آغاز کرد که در آن، پروانه فرماندهی قسمتی از سپاه ایلخانان را که متشکل از مردم آناتولی بود، بر عهده گرفته بود. این جنگ نیز نتیجه خوشایندی برای اباقا به همراه نداشت و سپاهیان وی با دادن تلفات و خسارات بسیاری متحمل شکست شدند. دلیل این شکست به گزارش منابع عربی، این بود که پروانه با ارسال قاصدانی به شام، بیبرس را از این حمله آگاه ساخته و او نیز نیروهای کمکی خویش را به مدد اهل بیره فرستاده بود.^{۲۴} اما همین نبرد مایه دردسری نیز برای پروانه شد، زیرا در طی آن بود که امرای مغولی نامه ملک ظاهر به پروانه را یافته و از دخالت پروانه در آن تحولات آگاه شده بودند. ملک ظاهر در جواب نامه پروانه اعلام داشته بود:

«ما از آنچه که به ما نوشتی آگاهی یافتیم، حال به دنبال ارسال سفیران در عزم اتحادی که علیه دشمن خوار و ذلیل گرفته‌ای، از نظر ساز و برگ نظامی آماده باش.»^{۲۵}

ولی پروانه کسی نبود که به این زودی‌ها خود را ببازد. او این امر را از دسایس حاکم سیس (پایتخت ارمنستان صغیر) دانسته و به امرای مغولی اعلام می‌دارد که «این مکر و حیلۀ حاکم سیس است. او عزم بر قتل من گرفته و اولین باری نیست که وی در این زمینه دست به حیلۀ زده است».^{۲۶} چنانکه قبلاً ذکر شد، پروانه دلخوشی از حاکمان سیس نداشت و به قول ابن‌عبری:

«از پادشاه ارمنستان کینه به دل داشت و می‌کوشید تا سخن او بی‌ارج سازد».^{۲۷}

او می‌خواست ارمنستان صغیر را از پشتیبانی و امانده مغولان محروم سازد.^{۲۸} بدین ترتیب، ادعاهای پروانه، امیران مغولی را مجاب کرده و قاصدان به دست پروانه به قتل میرسند.^{۲۹}

در ادامه سیاست‌های اباقا در آناتولی، در سال ۶۷۳ هـ. امیری به نام «تُقو نوین/نویان»^{۳۰} به جای اجای به منطقه آناتولی اعزام می‌شود. قدرت و اختیارات وی بسیار بیشتر از اجای بود. وی به همراه چهارصد تن از خواص اباقا، از جانب وی دستور یافته بود که تمام اموال سرزمین روم را ثبت و ضبط، و آن را حصول کند. علاوه بر آن، وی مأمور نظارت در کارهای پروانه بود. بدین ترتیب قدرت پروانه با حضور وی کاهش می‌یافت؛ زیرا پروانه و دیگر امرای روم می‌بایستی با رأی و اجازه وی حکمی را صادر کرده و عملی را انجام می‌دادند.^{۳۱} بنا به گزارش ابن‌شداد؛ پروانه با وجود آنکه خود از عزت‌نفس بالایی برخوردار بود، مجبور به اطاعت از امیر مغول شده بود.^{۳۲} این جریان نشان می‌دهد که احتمالاً در اثر گزارش اجای، بیمی از پروانه در دل اباقا جای گرفته بوده است.^{۳۳}

با اینکه پروانه خطر فاش شدن نامه‌نگاری‌هایش با ممالیک را دفع کرده بود، ولی با حضور تقو نوین در روم آن هم با داشتن این همه اختیارات، احساس خطر می‌کرد از اینکه شاید اباقا خود به مسائل مذکور آگاه بوده و در ظاهر آشکار نمی‌کند. چرا که اعزام تقو نوین دلیل بر این امر بود که فعالیت‌های پروانه را زیر ذره‌بین گرفته و مانع از خودمختاری وی شود. در ثانی، حضور یک قدرتمدار در کنار پروانه، برای وی ناخوشایند بوده است. این اقدام ایلخان، پروانه را در ارتباط با ملک‌ظاهر و استمداد از وی علیه حضور نیروهای مغولی در منطقه مورد حاکمیتش مصمم ساخته بود. برای همین پس از شکست مغول در نبرد البیره در سال ۶۷۴ هـ. وی از امرا و بزرگان روم، چون شرف‌الدین مسعود و ضیاء‌الدین محمود، امین‌الدین میکائیل، حسام‌الدین بیجار و پسرش بهاء‌الدین خواسته بود که جانب ملک‌ظاهر را گرفته و پیمانشان با اباقا را بشکنند.^{۳۴} پس از آن است که پروانه مجدداً سفیری را به نزد ملک‌ظاهر فرستاده و از او در برابر قوم تجاوزگر مغول در

روم استمداد می‌طلبد. سلطان این بار نیز در برابر أخذ امتیازاتی به وی جواب مساعد داده، ولی به خاطر قرار داشتن در فصل کم‌آبی، اعزام نیروی کمکی به روم را در آن زمان به فصل بهار موکول کرده بود.^{۳۵} ابن فوطی، این عمل پروانه یعنی ارسال نامه به بیبرس و تسلیم بلاد روم به وی را یکی از زیباترین عادات وی دانسته است.^{۳۶} همه منابع عربی و برخی منابع فارسی مربوط به این دوره، استمداد پروانه از ملک ظاهر را تأیید کرده‌اند.^{۳۷}

پروانه که تا موعد مقرر هنوز فرصتی داشت و نیز هراس داشت که ماجرای فاش شدن نامه‌نگاری‌های او با ملک ظاهر، دستاویزی به دست حاکمان مغولی دهد و نیز به احتمال قریب به یقین، عمل وی حساسیت‌هایی را در بین آنان ایجاد کرده بود؛ درصدد عزیمت به اردوی ایلخان می‌شود تا شاید اخبار سوء در مورد خویش را پاکسازی کند. پروانه، دختر سلطان رکن‌الدین (پسر غیاث‌الدین کیخسرو دوم) را نیز با خود به حضور اباقا برد تا با وی ازدواج کند.^{۳۸} این امر نیز، نظر فوق را مبنی بر آرام ساختن ایلخان تأیید می‌کند. در این سفر، تاج‌الدین معتز نایب‌السلطنه و صاحب فخرالدین علی‌وزیر نیز پروانه را همراهی می‌کردند. در غیاب پروانه از روم، مناسبات دیگر دولتمردان روم با ملک ظاهر شروع می‌شود.

مناسبات دیگر دولتمردان روم با ملک ظاهر بیبرس و جریان شورش اولاد خطیر

حال در غیاب پروانه، دیگر دولتمردان روم که رهبری آنان را شرف‌الدین خطیر بر عهده داشت، نامه‌نگاری‌های خویش را با سلطان بیبرس شروع کردند. شرف‌الدین مسعود خطیر یکی از قدرتمندترین امیران دوره اخیر تاریخ سلاجقه روم بوده و نقش فعالی در تحولات آن دولت داشت. وی که از منشیان معین‌الدین پروانه به شمار می‌رفت، توسط پروانه به امارت و سرلشکری نکیده رسیده بود؛ مبنی بر آنکه معین‌الدین را در به قتل رساندن سلطان رکن‌الدین یاری دهد. او نقش مهمی را در قتل وی بازی کرد.^{۳۹} شرف‌الدین چنان به پروانه نزدیک شده بود که در بسیاری از اقدامات پروانه همراه و همکار او محسوب می‌شد. وی مردی بسیار زیرک و باهوش بود و در مقام بیگلربیگی، عرصه مملکت روم را از متمردان اترک پاک می‌داشت، و در حفظ امنیت کشور تحت حاکمیت پروانه کوشا بود.^{۴۰}

دولتمردان روم برای اینکه عملیاتشان برای مغولان آشکار نشود، در ظاهر، اقدام به حفاظت از ثغور و مرزها در ابلستان کرده و حتی از نیروهای خود مغول نیز بهره می‌جستند؛^{۴۱} ولی در باطن، اهداف کشاندن بیبرس به روم را دنبال می‌کردند. در پی اقدامات آنان بود که از جانب سلطان

بیرس در محرم سال ۶۷۵ هـ. سفیری بنام «بدرالدین بکتوت اتابک» به همراه هزار سوار به منطقه ابلستان فرستاده شد که با خود نامهٔ بیرس را به همراه داشت و در آن امرا روم را به دعوت از خود فراخوانده بود. در مضمون نامه، آیه: «**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اطِيعُوا اللَّهَ وَاطِيعُوا الرَّسُولَ وَاولى الامر مِنكُمْ**» آمده بود که بیرس اعلام کرده بود:

«هر کس مرا اطاعت کند خون و مالش حفظ، و بهشت نیز برای آنان خواهد بود، و هر کس علیه من عصیان کند قصاص خواهد شد.»^{۴۲}

پسر خطیر و دیگر دولتمردان، آناتولی را برای ورود لشکر ممالیک آماده ساخته و در این راستا، مخالفان خویش از جمله مغولان و رهبرانشان را از میان بردند. بدین صورت که پس از جداسازی نیروهای مغولی از لشکر روم،^{۴۳} در شهر نکیده دویست نفر از مغول را که رهبری آنان را «اورله نامی» عهده‌دار بود؛ کشتند. مسئولیت این گروه از مغول محافظت معدنی در روم بود.^{۴۴}

گویا در این برنامه‌ها، سلطان غیاث‌الدین کیخسرو سوم و مهذب‌الدین پسر پروانه که در غیاب پروانه از روم، نیابت وی را عهده‌دار بود،^{۴۵} بی‌خبر بودند. چرا که مهذب‌الدین، شرف‌الدین را به جرم دست زدن به این اعمال مورد اخطار قرار داده و تمام اسرای مغولی را که او به اسارت گرفته بود، خواستار شده و سپس خود شرف‌الدین را به نزد خویش احضار کرده بود. شرف‌الدین با اینکه اسرای مغولی را که در میان آنان، امیر مهم مغول «تُقو نوین» نیز بود به نزد او می‌فرستد،^{۴۶} اما خود از اجابت دعوت مهذب‌الدین که در نزد او می‌بایستی حاضر می‌شد، خودداری کرده، نیز تاج‌الدین کیو و سنان‌الدین بن ارسلاندغمش را که پسر پروانه به سویش فرستاده بود، به قتل می‌رساند.^{۴۷} ارتباط آنان به ماجرا چطور بود؟ آن دو امیر مذکور، به قول ابن بی‌بی، از افراد مورد اعتماد پروانه بودند و کسانی بودند که قضایای مکاتبات اولاد خطیر را با سلطان مصر به گوش پسر پروانه که در قیصریه بود، رسانیده بودند.^{۴۸} گزارش دیگر آن است که این دو امیر، خبر جریان مناسبات اولاد خطیر با ملک ظاهر را به اطلاع امیران مغولی رسانیده بودند. ضیاء‌الدین خطیر برادر شرف‌الدین، آن دو را در جمع امرای روم با اعلام اینکه «کسی که راز سلطان خود را فاش کند جزای او چه باشد؟» متهم و توقیف کرده بود.^{۴۹} به نظر می‌رسد، گزارش دوم در علل مرگ آنان قرین به صحت باشد. چرا که بعید به نظر می‌رسد جرم مطلع کردن پسر پروانه از اقدامات اخیر چنین سنگین باشد. در ثانی پس از این جریانات ما همهٔ دولتمردان روم را در عصیان مذکور موافق و متحد

می‌یابیم. نیز می‌بینیم که مهذب‌الدین و سلطان غیاث‌الدین نیز از شهر قیصریه درآمده، در شهر نکیده حضور یافته و سپس در توقات متحصن می‌شوند.^{۵۰}

این جریانات با گزارش صاحب اثر «زیده الفکره فی تاریخ الهجره» همسویی خاصی را نشان می‌دهد، که متفاوت با گزارش‌های ابن بی‌بی و آقسرائی می‌باشد. طبق گزارش المنصوری الدوادار صاحب اثر فوق، پروانه خود عامل ظهور این عصیان بوده است. به طوری که پروانه موقع عزیمت به اردوی اباقا، خود به امیر سیف‌الدین طرمطای اعلام کرده بود که اگر موقع بازگشت من، لشکری را همراه من مشاهده نمودید، با امرا متفق شده و نامه‌های متواتر برای دعوت ملک‌ظاهر ارسال کنید که در آمدن شتاب ورزد.^{۵۱} بنا به گزارش سلجوقنامه‌ها، پروانه قبل از عزیمت به نزد اباقا، امرای نزدیک خویش را از عصیان اولاد خطیر هشدار داده و گفته بود:

«من در حرکات و سکنات اولاد خطیر به هیچ وجه آثار خیر تفرس نمی‌کنم و بی‌گمان از ایشان فتنه عظیم و بلایی الیم صدور خواهد یافت».^{۵۲}

آیا ابن بی‌بی و آقسرائی، در صدد بودند، مناسبات اولاد خطیر را به پروانه بی‌ربط جلوه دهند؟ وقایع و رویدادهای بعدی به خصوص سخنان شرف‌الدین در هنگام محاکمه در جهت آشکار ساختن مسئله همدست بودن پروانه با اولاد خطیر در این زمینه می‌باشد.

شرف‌الدین، پس از اتفاق و همدستی همه دولتمردان روم و سلطان با هم، برادرش ضیاء‌الدین را با سی و هفت تن از یارانش، و نیز سیف‌الدین طرمطای بیگلربیگی و پسرش سنان‌الدین موسی را به همراه بیست نفر به درگاه ملک ظاهر بیبرس فرستاده، تا سلطان را در آمدن به روم به تعجیل وادارد. در این جمع، پسران نورالدین جاجا (جیجا)، مجدالدین اتابک و نظام‌الدین برادر مجدالدین حضور داشتند.^{۵۳} اگر نسبت آن‌ها به پروانه را بجویم، خلاف اخبار ابن بی‌بی و آقسرائی در دخیل نبودن پروانه در جریانات اخیر آشکار خواهد شد. نورالدین جاجا که به قول افلاکی، یار غار پروانه بود^{۵۴} و مجدالدین اتابک نیز داماد پروانه^{۵۵} و نظام‌الدین برادر وی محسوب می‌شد. می‌بینیم که همه آنان از نزدیکان و خویشان پروانه بوده است.

اما این گروه عملیات خویش را اندکی زود شروع کرده بودند. آن را از روی سخن بیبرس به هیئت اعزامی که در نزدش حاضر شده بودند، می‌توان فهمید؛ بیبرس به آنان گفته بود:

«شما در اعلام جنگ با مغول عجله کردید و من با پروانه قبل از آنکه به اردوی اباقا رهسپار شود، قرار گذاشته بودم که در اواخر این سال [۶۷۵] به روم وارد شوم. اکنون لشکر در مصر است و به خاطر کمی و ضعف سپاهم، ورود به روم امکان‌پذیر نیست».^{۵۶}

وی در ادامه عمل مهذب‌الدین را در زمینه استقرار در توقات (تعویض جایگاه از قیصریه به توقات) عملی شایسته اعلام کرده و اظهار داشته بود که او خود با پروانه قرارهایی داشته است.^{۵۷}

همه این وقایع و اظهارات بیبرس نشان می‌دهد که پروانه در اندیشه نهضتی علیه بیدادگری‌ها و مداخله مغول در روم بوده است. در واقع اقدامات اولاد خطیر با برنامه‌های پروانه همسان واقع نشده بود.

سلطان مملوک، سپس مصلحت را در آن دیده بود که هیئت مذکور را با چهارهزار نیروی کمکی از جانب خود بازگردانیده و آنان را مطمئن ساخته بود که در وقت زمستان برای این منظور در روم حاضر خواهد شد، چرا که به قول بیبرس، آن زمان چاه‌ها کم‌آب و زمین‌های شام بی‌محصول بود.^{۵۸} نیروهای ارسالی بیبرس اندک بوده و توان مقابله با نیروهای مغولی را نداشتند.

اولاد خطیر بی‌آنکه اثری از لشکر عظیم بیبرس پیدا شود، ضمن ارسال فرامین به ولایات، اعلام می‌کردند که بزرگان هر ولایتی رسم و استقبال از لشکر و موکب همایون «صاحب القبلتین سلطان الخافقین، مظفر الدنیا و الدین الملک الظاهر...» را به جای آورده و برایشان وجوه نقود و اجناس ترتیب دهند.^{۵۹}

در این هنگام است که پروانه از خدمت اباقا به روم مراجعت می‌کند. این بار ایلخان، شاهزاده قنغرتای (پسر هولاکو و برادر اباقا)^{۶۰} و نئیوانان «توقو» و «تودون»^{۶۱} را با سی هزار سوار با وی همراه ساخته بود.^{۶۲} به نقل از ابن بی‌بی، پروانه در ارزنه‌الروم بود که خبر عصیان پسران خطیر را شنیده و صورت ماجرا را به وی اعلام داشته بود.^{۶۳} بی‌گمان اوست که از اباقا لشکری را درخواست کرده بود. سلجوقنامه مؤلف المجهول نیز این نظر را تأیید کرده است که هیئت همراه پروانه، خود «مغول را سئده و نزد نکیده آوردند».^{۶۴} با توجه به روایت ابن‌الدوادی - که قبلاً ذکر شد - پروانه منتظر چنین وقایعی بود تا نیروهای مغول را به منطقه کشانده و آنان را با نیروهای ملک ظاهر رویاروی کند. ولی چون دیده بود، نیروهای مالیک هنوز نرسیده‌اند، کاری به جز اقدام سرکوبگرانه علیه شورش‌گران نمی‌توانست داشته باشد. او نمی‌توانست خود را همسو با اعمال

اولاد خطیر نشان دهد؛ زیرا در آن صورت معلوم بود چه بلایی بر سر او می‌آمد. بنابراین معین‌الدین، شرف‌الدین را که با نیروهای کمکی خود در قلعه لولوه پناه گرفته و به انتظار رسیدن قوای ممالیک مانده بود؛ گرفته و او را به مجازاتش رسانید.^{۶۵} از فحوای مؤاخذه شرف‌الدین توسط معین‌الدین که چنین مورد ملامت قرار گرفته بود:

«چگونه می‌خواستی با داشتن چهار هزار سوار با لشکر سی هزار نفری مغول به نبرد برخیزی؟»^{۶۶}

برمی‌آید که اظهارات سلجوقنامه‌ها مبنی بر این که از اقدامات اولاد خطیر با عنوان «عصیان» یاد می‌کنند، موضع‌گرایانه است؛ چرا که در اینجا پروانه بیشتر از بی‌برنامگی و بی‌سیاستی آنان در کارهای دولت، غضبناک بوده و از همان اول نیز خود، بانی تحریک آنان بوده است. حتی اظهارات شرف‌الدین در مقام دفاع از خویش در مجلس محاکمه، در جهت شفاف‌سازی این امر است. او در جواب پروانه مدعی شد: «این تو بودی که مرا به این کار تحریک و تشویق کردی». سپس جریان نامه‌هایی که پروانه با ملک ظاهر به مکاتبه پرداخته بود را ذکر کرده و نیز تاریخ روزی که پروانه، وی را به حضور سلطان بیبرس اعزام کرده بود، یادآور شد. ولی چون شاهدی نتوانست عرضه کند و پروانه نیز ادعای وی را انکار کرد، مجرم شناخته شد. جالب اینکه در بین این همه اشخاصی که در این مناسبات شرکت داشتند، تنها شرف‌الدین و تعدادی از همکارانش محکوم به مرگ شدند. چرا که بقیه متهمان اعمال خویش را به دستور وی اعلام کرده و گناه خویش را بر گردن وی نهادند. آنان سیف‌الدین طرمطای و مجدالدین اتابک داماد پروانه و جلال‌الدین مستوفی بودند، که اعلام داشتند:

«ما را شرف‌الدین به این کار دستور داد و ما ترسیدیم که اگر به امر وی عمل نکنیم، با ما همان کاری را بکند که با تاج‌الدین کیوی انجام داد.»

آنان از نزدیکان خاص پروانه بودند. لذا همه شواهد علیه شرف‌الدین قرار گرفت، و او به ضرب تازیانه امیر مغولی به ناچار به اعمالش اعتراف کرده و محکوم به مرگ شد.^{۶۷} در حالی که در آخرین لحظات، شرف‌الدین خلاصی و آزادی خویش را از پروانه طلب کرده، و به او هشدار داده بود که:

«من اگر کشته شوم، تو نیز بعد از من باقی نخواهی ماند.»^{۶۸}

درخواست آزادی او از پروانه دلیل بر امر است که اگر خود پروانه در این جریانات دخیل نبوده است، شرف‌الدین نمی‌توانست چنین درخواستی از او داشته باشد.

ضیاءالدین محمود برادر وی در این زمان در قاهره در درگاه ملک ظاهر بود، که خبر کشته شدن برادرش را می شنود.^{۶۹} او نیز پس از جنگ ابلستان که شرح آن خواهد آمد، کشته می شود.

جنگ ابلستان، و سیاست پروانه در قبال آن

با سرکوب شورش اولاد خطیر، عملیات مناسبات پروانه با ملک ظاهر خاتمه نمی یابد؛ چرا که بیبرس در بهار سال ۶۷۶ هـ طبق قرار معهود به جهت گرفتن روم راهی آن منطقه می شود. از سوی دیگر، اباقا وقتی جریان عزیمت نیروهای ممالیک را به منطقه روم می شنود، لشکر مغولی خویش را به فرماندهی تودون و لشکر تاجیکی روم را به فرماندهی معین الدین به اتفاق به جهت دفع سپاه دشمن می فرستد. تلافی دو لشکر در محلی به نام صحرا «أبلستین»^{۷۰} صورت می گیرد.^{۷۱}

اباqa در این نبرد، لشکر روم را از میان لشکر خود عزل و سه هزار سوار گرجی را جایگزین آنان کرده بود. به گزارش منابع، این امر وی به خاطر هراسش از تباری لشکر روم با نیروهای ملک ظاهر بوده است.^{۷۲} یقیناً وی پس از وقوع عصیان توسط دولتمردان روم، وجود نیروهای روم را در میان لشکر خویش مایه دردسر می دیده است. این جنگ برای دو طرف سرنوشت ساز بود. پس از نبرد شدیدی که بین دو لشکر ایلخانی و ممالیک رخ داد، لشکر مغول در نبرد ابلستان شدیداً شکست خورد. در این جنگ، اباقا کشتگان بسیاری را می دهد که فرماندهان لشکر مغول، تودون بهادر و توقو نوین جزو آنان بودند.^{۷۳} مرگ این فرماندهان نه تنها برای اباقا، بلکه برای همسرانشان نیز بسیار دردناک بود، به طوری که تحریک همانان بود که زندگی را از پروانه گرفت.

به گزارش ابن عبری: در هنگام جنگ «مغولان همه مست بودند، چندان که فرصت نیافتند بر اسبان خویش بنشینند و یاسای ایشان آن بود که پیش از آنکه با دشمن روبه رو شوند حق نداشتند که بگریزند».^{۷۴} این یکی از دلایل شکست مغولان در جنگ بود. با توجه به اینکه پروانه یکی از فرماندهان سپاه ایلخان بود، بعید به نظر نمی رسد که این کار توسط وی در ادامه برنامه های ضد مغولی اش بوده باشد.

کشته شدن ضیاءالدین خطیر برادر شرف الدین نیز پس از پایان نبرد اتفاق می افتد. جریان کشته شدن وی بدین صورت است که او ملک ظاهر را از وجود پروانه هشدار داده و از زنده بودن وی بیم داده بود:

^{۷۵} «چون مغل را شکستم، بعد از این از پروانه ایمن نباید بودن که مغل را به خفیه به ما نرساند».

در حالی که آنان در میان کشتگان مغول می‌گشتند، ضیاءالدین توسط تیر یکی از مغولان که نیمه جان بود، کشته شد. وی در حال مرگ به بیبرس گفته بود:

«کار من تمام شد، می‌خواستم که در خدمت تو میان بسته، کاری کنم که قدم مغل از روم به در رود، تقدیر بازگونه آمد به فکر من».^{۷۶}

ضیاءالدین خطیر برادر شرف‌الدین بود. «نیابت و حجابت پروانه در مهمات خطیر مملکت» با وی بود. او نیز همچون برادرش شخصیت مهمی را دارا بود. انجام خیلی از امورات جزئی و کلی بر عهده وی بود. ارکان دولت برای حل اموراتشان به وی مراجعه می‌کردند.^{۷۷} او «مردی بود صاحب رأی و تدبیر، چنانکه پروانه از وی اندیشه می‌کرد».^{۷۸}

ملک ظاهر پس از ورود به روم همواره می‌گفت: «من به این بلاد نیامده‌ام که ویرانشان سازم، بلکه آمده‌ام تا آنجا را از تعرض مغول برهانم»^{۷۹} و «صاحب آن را از اسارت برهانم».^{۸۰} در این زمان، بیبرس از پروانه خواسته بود تا طبق آنچه نقشه کشیده بودند، عمل کند. در حالی که پروانه از بیبرس پانزده روز مهلت خواسته بود تا در خدمت وی حاضر شود؛ از این طرف همراه با یارانش نقشه‌ای برای گریز از این امر می‌کشید. او می‌بایستی از دو راه رو آوردن به ملک ظاهر و رفتن به نزد اباقا، یکی را انتخاب می‌کرد و بنابراین بنا به اظهارات خودش که «مغول خائنانی مکارند»، رفتن به سوی اباقا را ترجیح داده بود؛ چرا که یارانش به وی گفته بودند: «تو مرد عاقلی هستی، این تو بودی که مال و ثروت روم را به مدت چهل سال خوردی، مغول سرزمینش را به دست تو سپرد. هیچ یک از مغولان چیزی نمی‌خوردند مگر از فضل تو، و در این وقت به سوی دشمن ایشان می‌روی؟» و او را چنین مجاب کرده بودند: «در این وقت مغول عذر تو را می‌پذیرد، زیرا فرزندان اسیر گشته، امیرانت کشته شده، بلادت تخریب گشته و خزاین و ثروتت بر باد رفته است. اگر به خواست خدا عذر تو را پذیرفتند، به نفع آنان است و اگر تو را کشتند، شهید محسوب می‌شوی».^{۸۱} این سخن آنان اشاره به این واقعیت بود که بیبرس پس از ورود به روم در فاصله‌ای که پروانه می‌بایستی در نزدش حاضر می‌شد، خانواده وی را که شامل مادر و همسرش گرجی‌خاتون، پسرش مهذب‌الدین و نوه دختری‌اش بودند، به اسارت گرفته بود.^{۸۲}

بنابراین پروانه در همان فرصت نامه‌ای به اباقا نوشته، او را از وجود ملک ظاهر در روم آگاه کرده و به مقابله با وی تحریک و تشویق می‌کند. بنا به قول برخی مورخان، دلیل مهلت پانزده روزه وی این بود که در این مدت اباقا را به روم بکشاند.^{۸۳} در حقیقت او می‌خواست از وجود قدرت دولت ممالیک علیه سلطه مغول در آسیای صغیر بهره برده و از نبرد و درگیری دو نیروی

مملوک و مغول و تضعیف نیروی طرفین، نفع و بهره‌نهایی را از آن خود کند. ولی بیبرس نیز از این امر مطلع شده و به مکر پروانه در این امر پی برده بود. او به همراه نیروهایش پس از ده روز قیصریه را ترک کرده و به مملکت خویش مراجعت می‌کند. زیرا از امرا روم به جز پسران شرف‌الدین و ضیاء‌الدین خطیر و چند تن از یاران‌شان، کسی بدو ملحق نشده بود.^{۸۴} دلایل دیگر که مورخان فارسی زبان آن دوره بدان اشاره کرده‌اند، کمبود آذوقه برای لشکر سلطان بود. چنان‌که «علوفه بر ایشان تنگ شد»^{۸۵} و «چهارپایان لشکرش از بی‌علفی سقط و تلف می‌شدند و [خود] از هجوم لشکر جهانگیر مغل ترسان بود».^{۸۶} ولی گویا وی در اندیشه خروج موقتی از روم بود، زیرا او نمی‌خواست روم را به دست خائنی چون معین‌الدین و یا در غیر آن صورت به دست دشمنش اباقا بسپارد. زیرا او انگیزه بازگشت مجدد به روم را داشت و برای رسیدن به هدفش می‌بایستی با سپاه مجهز به روم باز می‌گشت. همچنان‌که در مسیر بازگشت، نامه‌ای به شمس‌الدین محمد بن قرامان، امیر ترکمان نوشته و او را برای تصاحب روم دعوت کرده بود.^{۸۷} چرا که آنان را مطمئن‌تر از همه می‌دانست. گروه‌های ترکمان که به جماعت ضد مغول مشهور بوده و در عصیان ابن خطیر نیز شرکت کرده بودند، این اواخر مجدداً قدرتمند شده بودند.

بنابراین، نظر محمد سهیل طقوش محقق عرب که می‌گوید: «اگرچه هدف بیبرس از تصرف روم و اتصال به سرزمین مغولان قبیح‌تر محقق نشد. شاید شرایط سیاسی، لشکری و جغرافیایی قوی‌تر از امکانات وی بود. ولی او به آنچه را که احراز کرده بود، قانع بود»^{۸۸}، خیلی نمی‌تواند به واقعیت نزدیک باشد. دعوت از ترکمانان و سپردن روم به دست آنان، فرصتی بود که او بتواند سپاهش را هر چه بیشتر مجهز کرده و مجدداً بازگردد تا روم را از چنگ مغولان که در این زمان هنوز مسلمان نشده بودند، حفظ نماید.

ملک ظاهر بیبرس اندک مدتی پس از آن، به دلایل نامعلوم مختلفی در سال ۶۷۶ هـ از دنیا رفت. مرگ امانش نداد که برای تصرف مجدد روم برنامه‌ریزی کند. رکن‌الدین بیبرس بندقداری نه تنها از قدرتمندترین سلاطین مملوک، بلکه یکی از بزرگ‌ترین زمامداران عصر خویش بود که در خلال هفده سال سلطنت خویش، رهبری سی و هشت جنگ را عهده‌دار شد. او خطر دوگانه را در خاورمیانه اسلامی که از فرنگان و مغولان ناشی شده بود، دفع کرد.^{۸۹} هنر سیاستمداری، تدبیر کشورداری و فضل و همت عالی شخصیت وی مورد تحسین مورخان آن دوره واقع شده است.^{۹۰}

واکنش اباقا در برابر عاملان رومی شکست ابلستان و عاقبت پروانه

اباqa پس از شکست ابلستان، در فصل بهار با لشکر بیش از پنجاه هزار سواری خود عازم محل جنگ شد. بنا به برخی منابع، پروانه در این زمان در حدود ارزنجان، باقی مانده لشکرش را در اختیار اباقا نهاد.^{۹۱} ایلخان پس از مشاهده تعداد کشته شدگان در معرکه جنگ بر مقتولان لشکر مغول که پشته بر پشته بود، تأسف خورده و بر مرگ تُو و تودون بهادر، امیران لشکرش بسیار گریست. وی بر این امر متحیر شده بود که چرا تمام کشته شدگان از افراد مغول است و از لشکر روم کسی کشته نشده و مقتولان لشکر بیبرس نیز بسیار کم است.^{۹۲} بر همین اساس یقین پیدا کرد که «پروانه را در این تحریض، تعمّدی بوده است».^{۹۳} او «این حرکت [را] از فعل معین الدین پروانه حاکم روم می دید»^{۹۴} در اینجا برای اولین بار وی به پروانه مشکوک شده و رو به وی گفت: «راست گفته اند که تو باطناً با پادشاه مصر هستی». جواب پروانه این بود که «خدا حافظ خان باشد، اگر من باطناً با وی بودم، چرا در خدمت تو شمشیر کشیده و جهاد می کردم، درحالی که امرا و بزرگان دولت من نیز به قتل رسیده و پسر و پسر دختر و همسر امیر گشته اند». اباقا نیز در پاسخ وی چنین گفت: «این از مکر و دهاء تو بوده است».^{۹۵}

در این جریانات، شخصی به نام «عزالدین ایبک شیخی»، آتش خشم اباقا را نسبت به پروانه شعله ورتر می کرد. شخص مذکور از افراد ملک ظاهر بود که از پیش وی گریخته و به همراه اباقا به اردوی وی آمده بود.^{۹۶} او بود که به اباقا یادآور شد: «کسی جز پروانه، ملک ظاهر را به آمدن به روم تحریک و تشویق نکرده است».^{۹۷} ملک ظاهر به خاطر نامه های مکرر پروانه در روم حضور یافته است.^{۹۸}

از سوی دیگر، نامه های ارسالی بیبرس به اباقا، وی را در به محاکمه کشاندن پروانه مُصمّم کرده بود. بیبرس در جواب نامه اباقا که وی را به جنگ تهدید کرده بود: «شما ناگاه چون دزدان بر قراولان و راهداران ما می مانید و معدودی چند را می کشید، و چون خبر به ما می رسد و به دفع شما می نشینم، دزدوار رو بگریز می نهید. اگر رأی دشمنی دارید، چون مردان به میدان آید...»^{۹۹} اعلام داشته بود: «من به استدعاء پروانه آمدم، چه وعده داده بود که مملکت روم چون بیایم، به من سپارد. و بعد از آنکه به آنجا آمدم، بگریخت».^{۱۰۰}

شکست ابلستان، اباقا را بیش از پیش در خشم افکنده بود. چه این سومین شکستی بود که در عرض بیست سال از طرف لشکریان مصری و شامی به مغول وارد آمده و شوکت ایشان را که تا

این تاریخ از آسیب محفوظ مانده، به سختی درهم شکسته بود.^{۱۱} او دست به قتل و کشتار جماعت روم، اعم از کشاورز و عامی و سرباز از قیصریه تا ارزنه‌الروم زد. به طوری که تعداد کشته‌شدگان به صد هزار و به قولی به پانصد هزار نفر می‌رسید.^{۱۲} با وجود اطمینان خاطر اباقا در ارتباط پروانه با ملک‌ظاهر، ولی از کشتن او منصرف شده بود تا به قولی «به حفظ بلاد روم رود»^{۱۳} و او تنها پس از التماس زنان اردو از عزم خویش صرف‌نظر کرده بود. زیرا زنان مذکور و از جمله همسران تقو و تودون که بیوه‌شدگان جنگ ابلستان بودند؛ در نزد اباقا گریه و زاری کرده، لباسها دریده، گیس‌ها کشیده و می‌نالیدند که: «[پروانه] همان کسی است که مردان ما را به کشتن داد و او نیز باید کشته شود». آنان روزها در خانه اباقا مانده و او را در مجازات پروانه تحریض می‌کردند که سرانجام اباقا را راضی به کشتن پروانه کردند.^{۱۴}

شاید اباقا از کشتن پروانه هراس داشت و از عکس‌العمل آن بیمناک بود، زیرا پروانه پایگاه مستحکمی در منطقه ایجاد نموده بود و امکان داشت که قتل او واکنش‌های خطرناکی به بار آورد؛^{۱۵} یا به احتمال از عواقب وجود گروه‌های ترکمان و سلطه‌جویی آنان در منطقه می‌ترسید که پروانه قدرت مقابله با آنان را داشت.

پروانه را به موجب سه گناه به یاسا رسانیدند. «اول آنکه از یاغی گریخت. دیگر آنکه آمدن بند قدار برفور عرضه نداشت. سیم آنکه زود به بندگی نیامد».^{۱۶} اباقا، پروانه را به فجیع‌ترین وضع در ربیع الاول سال ۶۷۶ هـ. به کشتار رسانید. به طوری که دستور داد او را چهل قطعه کرده و در دیگی پختند. از گوشش پیش غذایی درست کرده و خود اباقا و سربازانش از آن خوردند.^{۱۷}

بدین ترتیب فعالیت‌های معین‌الدین پروانه و امرای وی علیه حضور و دخالت نیروهای مغولی در روم عرضه شد. گویند مولانا جلال‌الدین نیز از جمله کسانی بود که معین‌الدین پروانه را تشویق و تحریک به مقابله با استیلای مغول در منطقه آسیای صغیر می‌کرده است. او در اثرش «فیه‌مافیه» که آن را به معین‌الدین تقدیم کرده است؛^{۱۸} پروانه را با لحنی سرزنش‌آمیز چنین مورد خطاب قرار داده است:

«تو اول سر مسلمانی شدی که خود را فدا کنم و عقل و تدبیر رأی خود را برای بقای اسلام و کثرت اهل اسلام فدا کنم تا اسلام بماند، و چون اعتماد بر رأی خود کردی و حق را ندیدی و همه را از حق ندانستی، پس حق تعالی عین آن سبب را و سعی را سبب نقض اسلام کرد که تو با تاتار یکی شده و یاری می‌دهی تا شامیان و مصریان را فنا کنی و ولایت اسلام را فنا کنی. پس در این حالت روی به خدای آور که محل خوفست... اکنون در این معصیت نیز او مید مبر و تضرع کن که

او قادر است... ترا از این پشیمانی رهد و اسبابی پیش آرد که که تو باز در کثرت مسلمانی کوشی و قوت مسلمانی باشی»^{۱۰۹}

همه جریانات فوق‌الذکر دلیل بر ردّ نظریه محققان ترک می‌باشد که اظهار می‌دارند؛ تنها نیروهای ترکمان بودند که علیه مغول وارد پیکار شدند.^{۱۱۰} آنان رجال دولتی سلاجقه روم را به عدم پایبندی به قواعد اخلاقی متهم می‌کنند که باعث تقویت حاکمیت مغول در روم شدند.^{۱۱۱} درحالی‌که آنان به وقتش از وجود نیروهای مغولی برای پیشبرد اهداف خویش بهره برده و زمانی که مداخله بیش از حدّ آنان را در روم احساس کردند، به دفع آن پرداختند.

نتیجه

سیاست و قدرتمداری معین‌الدین پروانه در طی سالهای حاکمیتش در روم، دولتمرد مخالفی را در روم باقی نگذاشته بود که این مسئله نشان می‌دهد همه کسانی که جزو عاملان شروع جنگ ابلستان قرار گرفتند، از جمله برادران خطیر (شرف‌الدین و ضیاء‌الدین)، برکشیده خود معین‌الدین بودند. بنابراین در «عصیان» که به نام اولاد خطیر توسط سلجوقنامه‌های آن دوره ثبت شده و جانشان را گرفت، نه تنها سلطان کیخسرو سوم، بلکه رد پای پسر معین‌الدین پروانه و دامادش نیز در آن مشاهده شد.

درون مایه این عصیان؛ مبارزه علیه حاکمیت مغول، حضور و مداخله گسترده مأموران مغول در روم و تحریک و تحریض بیبرس سلطان ممالیک مصر و شام برای بیرون راندن نیروهای بیگانه مغولی از روم بود که مقدمه‌ای برای وقوع جنگ ابلستان شد. از سوی دیگر خود معین‌الدین که دولت ممالیک را آخرین پناهگاه مسلمین جهان می‌دید، از سال‌ها قبل از وقوع جنگ مزبور، نامه‌نگاری‌ها و مناسباتش را با بیبرس برای طلب وی در یاری رساندن به استقلال روم و آزادی از زیر یوغ عنصر بیگانه مغولی شروع کرده بود و همو بود که برادران خطیر و دیگر امرا و بزرگان دولتی را به اتحاد با ممالیک و خروج از تحت تابعیت مغول تحریک و تشویق کرد.

از عواملی که دولتمردان روم را به چنین اعمالی سوق می‌داد، تعدی و مداخلات گسترده امیران مغولی در روم بود که در کنار زورگویی‌هایشان، مال و ثروت روم را چپاول و اسبالتت شمار می‌کردند. آنان چنانکه باید، نتوانسته بودند بدون استفاده از قدرت نیروی خارجی از دخالت‌های بیجا و سرکشی‌های امیران مغولی، چون اجای و

تقونوین در منطقه بکاهد. بنابراین دست به دامن قدرت خارجی مسلمان شدند که نتیجه‌اش وقوع نبرد ابلستان و شکست مغول در آن بود.

پروانه اگرچه خود، زمانی به عنوان نایب مغول در روم شناخته شده و مورد اعتماد تمام ایلخانان در روم واقع شده بود، اما این سیاست‌های وی به نفع دولت سلاجقه روم تمام شده و آن را از حالت سقوط به حکومتی قدرتمند در زمینه‌های سیاسی و فرهنگی ارتقاء داده بود. وی تا آخرین لحظه از یک سو، خود را مورد اعتماد اباقا نگه داشته و از دیگر سو، به مناسبات پنهانی خویش با بیبرس ادامه داد. نیز در همین راستا، نیروهای رومی خویش را که می‌بایستی در کنار سپاه مغولی به جنگ با لشکر بیبرس می‌پرداختند، به طرزی زیرکانه درگیر جنگ نکرد و اباقا تنها پس از پایان نبرد پی به مکر و حيله‌های پروانه برده و او را به دست یاسا سپرد.

در حقیقت، دولتمردان روم تا حدودی در اجرای برنامه‌های خویش موفق شده بودند که دولت ممالیک توانست بر ایلخانان پیروز شود، وگرنه احتمال پیروزی مغولان بر ممالیک کم نبود. خشم بیش از حد ایلخان مغول در اثر شکست از دشمن‌اش بود که دولتمردان روم را به سزای عملشان رساند و در نتیجه باعث خالی شدن روم از سیاستمداران بزرگ و فرهیخته شد، نیز موجبات تسلط کامل ایلخانان بر روم شد و در کمتر از نیم قرن به عمر دولت سلجوقی روم پایان بخشید. این نبرد بزرگترین چشم زخم را به ایلخانان نشان داد و به آنان فهمانید که با قدرت سهمگین ممالیک روبه‌رو هستند.

پی‌نوشت

۱- برای اطلاع بیشتر در مورد این شخصیت ر.ک: علیمحمدی، زهرا، «مذهب‌الدین علی و نقش وی در دولت سلاجقه روم»، تاریخ در آینه پژوهش، سال پنجم، شماره چهارم، زمستان ۱۳۸۷، صص ۱۴۵-۱۶۰.

۲- ابن بی‌بی المنجمه، ناصرالمله و الدین یحیی بن محمد حسینی، مختصر سلجوقنامه، مندرج در کتاب اخبار سلاجقه روم، به اهتمام محمد جواد مشکور، کتابفروشی تهران، ۱۳۵۰، ص ۲۸۶؛ آقسرائی، محمود بن محمد، تاریخ سلاجقه یا مسامره‌الاخبار و مسایره‌الاخبار، به اهتمام و تصحیح عثمان توران، تهران، اساطیر، چاپ دوم، ۱۳۶۲، ص ۴۲.

۳- ابن بی‌بی، ص ۲۷۲.

۴- آقسرائی، ص ۸۹.

- ۵- ابن بی بی، ص ۳۰۳؛ آفسرائی، سلطان را در این زمان، شش ساله نوشته است (ص ۸۷)؛ منابع مذکور سال ۶۶۴ هـ را برای این واقعه ذکر کرده‌اند. ولی در همه منابع عربی مربوطه سال ۶۶۶ هـ برای جلوس وی ذکر شده است.
- ۶- ابن بی بی، ص ۳۰۳؛ ابن الفوطی، کمال‌الدین عبدالرزاق بن احمد شیبانی، الحوادث‌الجامعه، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۱، ص ۲۱۰.
- ۷- یونینی، قطب‌الدین ابی الفتح موسی بن محمد، ذیل مرآه الزمان، الجزء الثانی، حیدرآباد دکن، مطبع دایره‌المعارف العثمانیه، ۱۳۷۴ق. / ۱۹۵۴م، ص ۳۸۸؛ الذهبی، ابی عبدالله شمس‌الدین محمد بن احمد، تاریخ الإسلام و وفیات المشاهیر الأعلام، تحقیقه مصطفی عبدالقادر عطا، الجزء الرابع عشر، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۶ق / ۲۰۰۵م، ص ۳۰۸.
- ۸- یونینی، ج ۲، همانجا؛ الخزنداری، امیر شهاب‌الدین قرطای العزّی، تاریخ مجموع النوادر، تحقیق و درسه هورست هاین و محمدالحجیری، مؤسسه الرّسالة، بیروت، لبنان، الطبعة الاولى، ۱۴۲۶هـ / ۲۰۰۵م، ص ۱۵۷. (نام‌های آن دو به صورت‌های مختلف در منابع عربی آمده است: آجای، آجای - صمغار، صماغار، صمغان، سمغار، طمغار).
- ۹- یونینی، همانجا.
- ۱۰- الخزنداری، همانجا.
- ۱۱- ابن خلدون، عبدالرحمن، العبر(تاریخ ابن خلدون)، ترجمه عبدالمحمد آیتی، ج ۴، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۸، ص ۵۸۴؛ الفلقشندی، احمد بن علی، صبح الأعشی فی صناعة الإنشاء، شرح و تعلیق نبیل خالد الخطیب، ج ۵، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۷ق / ۱۹۸۷م، ص ۳۴۳.
- ۱۲- ابن خلدون، پیشین، ص ۵۸۱.
- ۱۳- آیتی، عبدالمحمد، تحریر تاریخ و صّاف، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۷۲، ص ۳۹؛ ذهبی، پیشین، ص ۳۰۹؛ الخزنداری، ص ۱۵۷.
- ۱۴- ابن شداد، عزالدین محمد بن علی، تاریخ الملك الظاهر، به اعتناء احمد حطیط، بیروت، دارالنشر فرانز شتاینر بقیسبادان، ۱۴۰۳ق / ۱۹۸۳م، ص ۷۸.
- ۱۵- همان، ص ۷۹.
- ۱۶- همانجا.
- ۱۷- ابن خلدون، ج ۴، صص ۵۷۶-۵۸۲؛ مایر، هانس ابرهارد، جنگهای صلیبی، ترجمه عبدالحسین شاهکار، شیراز، دانشگاه شیراز، چ اول، ۱۳۷۱، ص ۳۲۱.
- ۱۸- ابن شداد، ص ۱۲۴؛ یونینی، ج ۳، ص ۱۱۴.

- ۱۹- ابن شداد، ص ۱۰۷.
- ۲۰- همان، ص ۱۰۶؛ ابن خلدون، پیشین، ص ۵۸۳.
- ۲۱- ابن خلدون، ۵۷۷.
- ۲۲- ابن عبری، ۳۹۴.
- ۲۳- رانسیمان، استیون، تاریخ جنگهای صلیبی، ترجمه منوچهر کاشف، ج ۳، تهران، علمی و فرهنگی، چاپ سوم، ۱۳۷۱، ص ۳۸۵.
- ۲۴- ابن شداد، ۱۲۶؛ یونینی، ج ۲، ص ۱۱۵؛ ابن العبری، غریغوریوس ابو الفرج اهرن، مختصر تاریخ الدول، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۷، ص ۳۹۴؛ ابن شداد، ص ۱۲۵؛ ابن کثیر الدمشقی، ابوالفداء الحافظ، البدایه و النهایه، دقق اصوله و حققه احمد ابو ملحم، ج ۷ (جزء ۱۳) بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۵/ق/ ۱۹۸۵ م، ۱۹۸۵ م، ص ۲۸۴؛ الخزنداری، ۱۵۷.
- ۲۵- ابن شداد، ۱۲۵؛ یونینی، ج ۳، ص ۱۱۵.
- ۲۶- ابن شداد، ص ۱۲۶؛ یونینی، همانجا.
- ۲۷- ابن عبری، صص ۳۹۳، ۳۹۴.
- ۲۸- بیانی، شیرین، دین و دولت در ایران عهد مغول، ج ۳، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۵، ص ۹۲۳.
- ۲۹- ابن شداد، ص ۱۲۶.
- ۳۰- ابن خلدون نام وی را طوغون (ص ۷۸۳) و اشپولر نام وی را «تغای» آورده است. (اشپولر، برتولد، تاریخ مغول در ایران، ترجمه محمود میر آفتاب، تهران، علمی و فرهنگی، چ هفتم، ۱۳۸۰، ص ۳۵۶).
- ۳۱- ابن شداد، ۱۰۸؛ ص الخزنداری، ۱۵۹.
- ۳۲- ابن شداد، همانجا.
- ۳۳- بیانی، ۱۳۷۵، ص ۹۲۳.
- ۳۴- ابن شداد، ۱۲۸؛ یونینی، ج ۳، صص ۱۱۷، ۱۱۶.
- ۳۵- ابن شداد، همانجا؛ المنصوری الدوادار، امیر رکن الدین بیبرس، زبده الفکره فی تاریخ الهجره، تحقیق دونالد س. ریتشاردز، الطبعة الأولى، بیروت، ۱۴۱۹ هـ / ۱۹۹۸ م، ص ۱۴۶.
- ۳۶- ابن الفوطی، مجمع الآداب فی معجم الالقباب، تحقیق محمد الکاظم، ج ۵، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۴۱۵/ق/ ۱۳۷۴ ش، ص ۳۸۱.
- ۳۷- همدانی، خواجه رشیدالدین فضل الله، جامع التواریخ، به کوشش بهمن کریمی، ج ۲، تهران، اقبال، [بی تا]، ص ۷۶۸؛ ابی الفداء، الملك المؤید عمادالدین، المختصر فی اخبار البشر (تاریخ ابی

- الفداء)، علق و حواشیه محمود دیوب، ج ۲، بیروت، دارالکتب علمیه، ۱۴۱۷/۱۹۹۷ م، ص ۳۴۱؛ ابن خلدون، ۵۸۴؛ الذهبی، تاریخ الاسلام، ۴۳۹؛ صفدی، صلاح الدین خلیل بن ایبک، الوافی بالوفیات، بإعتناء بیرند راتکه، الجزء الخامس عشر، بیروت، دارالنشر فرانز شتاينر بقیسبادان، الطبعة الثانية، ۱۴۱۸ق/۱۹۹۱ م، ۴۰۷؛ ابن کثیر، ۲۸۵؛ آیتی، ص ۵۸؛ المنصوری الدوادار، ۱۴۶؛ الخزنداری، ۱۵۸.
- ۳۸- ابن بی بی، ص ۳۱۰؛ ابن الدواداری، ابوبکر بن عبدالله بن ایبک، کنز الدرر و جامع الغرر، الدرہ العلیا فی اخبار بدء الدنيا، تحقیق اولرخ هارمان، الجزء الثامن، القاهرة، ۱۳۹۱ق/۱۹۷۱ م، ص ۱۸۹؛ المنصوری الدوادار، ص ۱۴۷.
- ۳۹- ابن بی بی، صص ۳۲۹، ۳۳۰؛ طقوش، محمد سهیل، تاریخ سلاجقه الروم فی آسیا الصغری، دارالنفائس، بیروت، طبعه الاولى، ۱۴۲۳ق/۲۰۰۲ م، ۳۰۶.
- ۴۰- آقسرائی، ص ۹۷.
- ۴۱- ابن شداد، ۱۵۷؛ یونینی، ج ۳، ص ۱۶۵.
- ۴۲- ابن شداد، ۱۵۴؛ ابن الدواداری، ص ۱۸۹.
- ۴۳- ابن شداد، ص ۱۵۸.
- ۴۴- آقسرائی، ص ۱۰۲.
- ۴۵- ابن الدواداری، ص ۱۹۰؛ یونینی، ج ۳، ص ۱۶۶.
- ۴۶- ابن شداد، ص ۱۵۹؛ ابن الدواداری، ص ۱۹۲.
- ۴۷- ابن شداد، همانجا؛ ابن بی بی، ص ۳۱۲؛ آقسرائی، ص ۱۰۱.
- ۴۸- ابن بی بی، همانجا.
- ۴۹- «گمنام»، تاریخ آل سلجوق در آناتولی، مقدمه و تصحیح و تعلیقات نادره جلالی، تهران، میراث مکتوب، ۱۳۷۷، ص ۱۰۱.
- ۵۰- ابن الدواداری، ص ۱۹۳.
- ۵۱- المنصوری الدوادار، ص ۱۴۷.
- ۵۲- ابن بی بی، ص ۳۱۱؛ آقسرائی، ص ۱۰۱.
- ۵۳- ابن بی بی، ص ۳۱۳؛ تاریخ آل سلجوق در آناتولی، ص ۱۰۲؛ ابن شداد، ۱۶۰؛ آقسرائی، ص ۱۰۱.
- ۵۴- افلاکی، شمس الدین احمد، مناقب العارفين، به کوشش تحسین یازیچی، ج ۱، تهران، دنیای کتاب، چاپ سوم، ۱۳۷۵، ص ۴۹۷.
- ۵۵- افلاکی، همان، ص ۱۱۸؛ ابن شداد، صص ۱۶۳، ۱۶۹.
- ۵۶- ابن شداد، ۱۶۰؛ ابن الدواداری، ۱۹۳، ۱۹۴.

- ۵۷- ابن شداد، ص ۱۶۱؛ یونینی، ج ۳، ص ۱۶۹.
- ۵۸- ابن شداد، همانجا؛ ابن الدواداری، ص ۱۹۴.
- ۵۹- آقسرائی، ص ۱۰۳.
- ۶۰- آیتی، ص ۳۹؛ ابن خلدون، ص ۲۸۳.
- ۶۱- اسم وی در بسیاری از منابع عربی مربوطه، به صورت «تتاوون» آمده است.
- ۶۲- ابن شداد، ص ۱۶۱؛ تاریخ آل سلجوق در آناتولی، ص ۱۰۲؛ ابن بی بی، ص ۳۱۴؛ ابن خلدون، ص ۲۸۲.
- ۶۳- ابن بی بی، همانجا.
- ۶۴- تاریخ آل سلجوق در آناتولی، ص ۱۰۲.
- ۶۵- ابن شداد، ص ۱۶۲؛ تاریخ آل سلجوق در آناتولی، ص ۱۰۲؛ ابن بی بی، ص ۳۱۴؛ آقسرائی، ص ۱۰۷.
- ۶۶- ابن شداد، ص ۱۶۲؛ ابن الدواداری، ص ۱۹۵.
- ۶۷- ابن بی بی، ص ۳۱۵؛ ابن شداد، ص ۱۶۲ و ۱۶۳؛ ابن الدواداری، صص ۱۹۵ و ۱۹۶.
- ۶۸- ابن شداد، ص ۱۶۳؛ یونینی، پیشین، ص ۱۷۲.
- ۶۹- یونینی، پیشین، ص ۱۷۳.
- ۷۰- به گزارش مقریزی، نام آن «أبُلستین» در مجاور کوهستان هوتی بوده است. المقریزی، تقی الدین ابی العباس احمد بن علی، السلوک لمعرفة دول الملوک، صححه و وضع حواشیه محمد مصطفی زیاده، الجزء الأول، القسم الثانی، طبعه ثانیه، القاهره، دارالکتب المصریه، ۱۹۵۷م، ص ۶۲۸؛ در کتاب زبده الفکره فی تاریخ الهجره (ص ۱۵۴) نیز نام آن به صورت مذکور آمده است. در تاریخ مجموع النوادر (ص ۱۵۹) و تاریخ ملک الظاهر (ص ۱۷۱) نیز نام آن صحرا، «أبُلستین» آمده است.
- ۷۱- ابن بی بی، ص ۳۱۷؛ آقسرائی، ص ۱۱۳؛ الخزنداری، ص ۱۵۹؛ ابن تغری بردی الاتابکی، جمال الدین ابی المحاسن یوسف، النجوم الزاهره فی ملوک مصر و القاهره، التعلیق محمد حسین شمس الدین، الجزء السابع، الطبه الاولى، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۳ق / ۱۹۹۲م، ص ۵۰؛ المنصوری الدوادار، ص ۱۵۴.
- ۷۲- الذهبی، ابی عبدالله شمس الدین محمد بن احمد، دول الاسلام، حقه و علّق حسن اسماعیل مروه، الجزء الثانی، بیروت، دارصادر، الطبعة الاولى، ۱۹۹۹م، ص ۱۹۵؛ ابن الدواداری، ص ۱۹۸؛ مقریزی، پیشین، ص ۶۲۸؛ ابن عبری، ص ۳۹۴.
- ۷۳- بناکتی، فخرالدین ابو سلیمان داود بن تاج الدین ابوالفضل محمد، روضه اولی الألباب فی معرفه التاريخ و الانساب، به کوشش جعفر شعار، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، چ دوم، ۱۳۷۸، ص ۴۳۴؛ المنصوری الدوادار، ص ۱۵۴؛ فضل الله همدانی، [بی تا]، ص ۷۶۸.

- ۷۴- ابن عبری، ص ۳۹۴.
- ۷۵- تاریخ آل سلجوق در آناتولی، ص ۱۰۲.
- ۷۶- همانجا.
- ۷۷- آقسرائی، ص ۹۷.
- ۷۸- تاریخ آل سلجوق در آناتولی، ص ۱۰۰.
- ۷۹- ابن فوطی، الحوادث، ص ۲۳۲.
- ۸۰- ابن عبری، ۳۹۴.
- ۸۱- الخزنداری، ص ۱۶۱.
- ۸۲- ابن شداد، ص ۱۷۳؛ ابن الدواداری، ص ۱۹۹ و ۲۰۰؛ ابن فوطی، پیشین، ص ۲۳۲؛ ابن تغری بردی، ص ۱۵۱.
- ۸۳- ابن شداد، ص ۱۷۷؛ مقریزی، پیشین، ص ۶۳۱؛ ابن الدواداری، صص ۲۰۱، ۲۰۴؛ ابن تغری بردی، ص ۱۵۴.
- ۸۴- ابن بی بی، ص ۳۱۸؛ آقسرائی، صص ۱۱۴، ۱۱۵؛ ابن الدواداری، ص ۲۰۰؛ ابی الفداء، ص ۳۴۱.
- ۸۵- رشیدالدین فضل الله، ج ۲، ص ۷۶۸.
- ۸۶- ابن بی بی، ص ۳۱۸.
- ۸۷- ابن شداد، ص ۱۸۰؛ ابن تغری بردی، ص ۱۵۵؛ مقریزی، پیشین، ص ۶۳۳؛ آقسرائی، ص ۱۱۴.
- ۸۸- طقوش، ص ۳۳۲.
- ۸۹- هانس ابرهارد مایر، ص ۳۲۴.
- ۹۰- ذهبی، دول الإسلام، ص ۱۹۶؛ مقریزی، صص ۶۳۵ و ۶۳۶؛ ابن فوطی، الحوادث الجامعه، ص ۲۳۴.
- ۹۱- ابن بی بی، ص ۳۱۸؛ رشیدالدین فضل الله، ص ۷۶۸ (به گزارش رشیدالدین، سلطان با صاحب فخرالدین بود که به نزد اباقا شتافت، نه پروانه).
- ۹۲- ابن بی بی، ص ۳۱۹؛ رشید الدین فضل الله، ص ۷۶۸؛ تاریخ آل سلجوق در آناتولی، ۱۰۱؛ ابن شداد، ص ۱۸۱؛ بناکتی، ص ۴۳۴؛ مقریزی، ۶۳۳.
- ۹۳- ابن خلدون، ص ۲۸۳.
- ۹۴- حمدالله مستوفی، ابن ابی بکر احمد بن نصر قزوینی، تاریخ گزیده، به اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران، امیر کبیر، چاپ دوم، ۱۳۶۲، ص ۵۹۲.
- ۹۵- ابن الدواداری، ص ۲۰۵.

- ۹۶- المنصوری الدوادار، ص ۱۵۷؛ رشیدالدین فضل الله، ص ۷۷۰ (در جامع التواریخ: شامی = شیخی).
- ۹۷- ابن الدواداری، ص ۲۰۵.
- ۹۸- المنصوری الدوادار، ص ۱۵۷.
- ۹۹- رشیدالدین فضل الله، ص ۷۶۹.
- ۱۰۰- همان، ص ۷۷۰.
- ۱۰۱- اقبال آشتیانی، عباس، تاریخ مغول، تهران، امیر کبیر، چاپ هشتم، ۱۳۸۴، ص ۲۱۳.
- ۱۰۲- ابن شداد، ۱۸۲؛ ابن الدواداری، ص ۲۰۶.
- ۱۰۳- ابن خلدون، ۵۸۵.
- ۱۰۴- ابن الدواداری، ۲۰۷؛ ابن شداد، ۱۸۴؛ ابن شاکرالکتبی، محمد، فوات الوفیات، ج ۲، به تحقیق احسان عباس، دار صادر، بیروت، ۱۹۷۳م، ص ۷۱؛ صفدی، صص ۴۰۷، ۴۰۸؛ ابن بی بی، ص ۳۲۰؛ المنصوری الدوادار، ص ۱۵۸.
- ۱۰۵- بیانی، ص ۹۳۰.
- ۱۰۶- رشیدالدین فضل الله، ص ۷۷۰.
- ۱۰۷- ابن شاکر، ص ۴۰۸؛ صفدی، ص ۷۱؛ ابن شداد، ص ۱۸۴؛ ابن الدواداری، ص ۲۰۷؛ ابن بی بی، ص ۳۲۰؛ الخزنداری، ص ۱۶۱.
- ۱۰۸- Islam Ansiklopedisi, "Muin.ud-Din Sulayman Parvana", (J.H. Kramers), cilt ۸, Istanbul, ۱۹۶۰, s. ۵۵۷.
- ۱۰۹- مولانا جلال الدین رومی، فیہ ما فیہ، به تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، تهران، امیرکبیر، چاپ ششم، ۱۳۶۹، صص ۴، ۵.
- ۱۱۰- سومر، فاروق، اغوزها(ترکمن ها)، ترجمه آنادردی عنصری، نشر حاج طلائی، گنبد قابوس، چاپ اول، ۱۳۸۰، ص ۲۳۵؛ بایرام، میکائیل، جنبش زنان آناتولی، ترجمه داوود وفایی - حجت الله جودکی، تهران، نشر نگاه، ۱۳۸۰، ص ۹.
- ۱۱۱- فاروق سومر، ص ۲۳۴.